

نام اصلی‌اش نائل سلطانی است. به سال ۱۳۰۰ خورشیدی در اصفهان به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در زادگاهش به پایان برد سپس به تهران آمد و در دانشگاه تهران درس خواند. زبان و ادبیات فارسی، کارمند بانک ملی ایران شد. ابتدا در اصفهان، سپس در تهران و تبریز، همسرش، شمس‌الدین بدیع‌الفسر نیروی هوایی (سپس محقق و مترجم در زمینه علوم اقتصادی و اجتماعی و ادبی) بود. پس از غائله آذربایجان (شکست فرقه دموکرات و سید حمفر پیشه‌وری) همراه همسرش به اتحاد شوروی سابق گریختند. چند سالی در باکو و پس از آن در مسکو زیست. در این دو شهر، ترکی و روسی آموخت. و تحصیلات دانشگاهی‌اش را بی‌گرفت. رساله‌ها و مقاله‌هایی در موضوع ادبیات مشروطه و معاصر، از جمله درباره زندگی و آثار عارف قزوینی، ملک‌الشعراء بهار و نیما یوشیج نوشت. به ترجمه آثار ادبی هم توجه نشان داد. از جمله نغمه‌های ایرانی، سرود سرگین یسین، شاعر نامور روس. ژاله اصفهانی شعر گفتن را از نوجوانی آغاز کرد. به قصیده و غزل پرداخت. در دهه ۱۳۲۰ به شعر نوکلاسیک و نوری آورد پس از مهاجرت بی‌نشر سروده‌هایش ادامه یافت. دفترها و منتخب‌های اشعار وی از این قلمر است: گل‌های خردو (تهران، ۱۳۳۴)، زنده‌رود (مسکو، ۱۳۳۴/۱۹۶۵)، کشتی کبره (دوشنبه، ۱۳۵۷/۱۹۷۸)، نخل جهان (مسکو، ۱۳۵۹/۱۹۸۱)، اگر مراد قلم داشت (تهران، ۱۳۶۰)، هرز بر شکست (لندن، ۱۳۶۲)، ای باد شرمه (لندن، ۱۳۶۵)، عرش خاموش (استکهلم، ۱۳۷۲)، سرود جنگل (لندن، ۱۳۷۲)، قلم پرواز (لندن، ۱۳۷۵)، صبح در سوج (تهران، ۱۳۷۶). ژاله اصفهانی اندکی فراتر از ۲۰ سال در اتحاد شوروی پیشین زیست. پس از انقلاب به ایران آمد. مدت کوتاهی در مین به سر برد سپس به انگلیس رفت. اکنون سال هاست که در این کشور زندگی می‌کند. همراه همسر و فرزندانش.

شعر زنان معاصر (۳)



در بهار انتظار

تحلیلی از سروده‌های ژاله اصفهانی

● کامیار عابدی

آنها را در بیشتر سروده‌ها می‌توان به دید آورد. اما گویی در مسیر ذهن به زبان، تندی‌ها و حس‌های ذهنی و کلامی قیدوبندهایی را بر خود می‌پذیرد. شاید از آن‌رو که شاعر، سوپه چهره خویش را، به‌گسترده‌گی، به جهان‌وطنی آرمانی دهه‌های ۱۹۴۰ - ۱۹۸۰ معطوف کرده است. از این‌رو قلمرو شوریدگی‌های شاعرانه به اقلیم واقع‌گرایی‌های در دسترس هدایت و تعریف می‌شود. این ویژگی، گاه دامنه‌ای تا مرز ادبیات رئالیسم سوسیالیستی می‌یابد. دامنه‌ای که یک شاعر پیش‌آهنگ دوره واپسین قاجار، ابوالقاسم لاهوتی (۱۲۶۴ - ۱۳۳۶)، پیش‌تر به آزمون و تجربه گذاشته بود:

پرنندگان مهاجر در این غروب خموش
که ابر تیره تن انداخته به قلّه کوه
شما شتاب‌زده راهی کجا هستید
کشیده بر به افق، تک‌تک و گروه‌گروه
چه شد که روی نمودید بر دیار دگر؟
چه شد که از چمن آشنا سفر کردید
مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید،
که عزم دشت و دمن‌های دورتر کردید
(زنده رود، ۸۱)

اما نکته اینجاست که فراق و دوری از وطن، به دلیل‌هایی چند، وسعت دلخواه را نمی‌یابند. حضور

از شعرهای آغازین شاعر، در نوجوانی و جوانی که بگذریم، در مجموع سروده‌های وی را باید در نسبت میان گوینده و دوری از میهن مورد توجه قرار داد. در بیخ‌ها و یادهایی که در شعر ژاله چهره می‌بندد، تقدیر بزرگ سراینده را آشکار می‌کند: راز و نیاز با ایران. ایران جنگل‌ها و کوه‌ها و رودها و دره‌ها. با این چشم‌انداز، دو تأمل به کلمه‌ها و سطرها راه می‌یابد. یکی آن‌که این ایران در مهی از خیال و رؤیا و نیکی و زیبایی و دل‌انگیزی قرار گرفته. دیگر این‌که تکیه بر آرزوها و خیال‌پردازی‌ها، شعر شاعر زنده‌رود را به گستره ادب رمانتیک می‌رساند:

صورت‌ها و گفتارهای شاعرانه یک وجه از این حاصل کار را شکل می‌دهد. نزدیک شدن به بحر طویل، وجه دیگر را:

من قناری نیستم تا در چمن خوانم ترانه
از چه می‌خواهی ز من شعر لطیف عاشقانه؟

واژه می‌سوزد ز شرم
من سرود خشمناک عاصیانم
آتشم آتشفشانم

(موج در موج، ۱۲۱)

تکاپوهای زبانی در جهت تکامل شکل و صورت شعر چندان محسوس نیست. شاید از آن رو که شاعر، با دیدگاهی نوکلاسیک، از منظری ثابت می‌کوشد تا در شعر نیمایی گام‌هایی بردارد. اما تنها هنگامی که با میدان دادن به عاطفه زنانه - مادانه خویش در لایه‌های نوکلاسیک به قلمرو کلمه‌ها می‌رسد، پذیرفتنی جلوه می‌کند. و حتی نه در سروده‌هایی که مانند شعرهای فارسی دهه‌های نخستین سده بیستم (در مثل مانند آثار محمدرضا میرزاده عشقی، ۱۲۷۲ - ۱۳۰۳) به شکل‌های نمایشی پرداخته می‌شود:

نوبهار است و نوبهاران است
آفتاب است و گاه باران است
دور و نزدیک هر طرف نگری
کوهسار است و کوهساران است
.....

خواب شیرین ز سر بنه فرهاد
که در افسانه کوهکن بودی
کاین زمان کوهکن فراوان است
خیز و بنگر چگونه این دوران
عصر اعجاز قهرمانان است

(کشتی کبود، ۱۹ - ۲۰)

با این حال، بی‌تردید در تعدادی از سروده‌ها بارقه‌هایی از توافقی انسجام زبان و صورت شاعرانه را آشکار می‌یابیم:

گیاه وحشی کوهم، نه لاله گلدان
مرا به بزم خوشی‌های خودسرانه مبر
به سردی خشن سنگ، خوگرفته دلم
مرا به خانه مبر
زادگاه من کوه است

(موج در موج، ۱۵۲)

شعر ژاله اصفهانی در میانه دل‌تنگی‌هایی که احساساتش بر حس شاعرانه پیشی می‌گیرد، به انتظار می‌ماند. در بهاری از انتظار. بهاری که گویی هرگز از راه نمی‌رسد. هر چند، در قلمرو جهان‌نگری ساده شاعر، گوهر امید و تلاش هرگز از کف ریوده نمی‌شود. ■

شاد بودن هنر است
شاد کردن هنری والاتر
لیک هرگز نپسندیم به خویش
که چو یک شکلک بی‌جان شب و روز
بی‌خبر از همه خندان باشیم
بی‌غمی عیب بزرگی است که دور از ما باد
(کشتی کبود، ۷)

و یا سروده‌ای که به استاد لاهوتی پیشکش شده است:

به بی‌قراری جاوید آب‌های روان
به جهد روشن جان‌های بی‌قرار درود
گذشتن از ره هموار کار آسانی است
چون نوشند در آن دم که بخت می‌خندد
خوشا چو آب روان، ره گشادن و رفتن
ز روی سنگ حوادث که راه می‌بندد
رها شدن ز بلا
دیگران ره‌نابیدن
نهفته است در این نکته راز بود و نبود
به بی‌قراری جاوید جان لاهوتی
به جهد روشن آن مرد پایدار درود
(کشتی کبود، ۷۰)

به لحاظ نوع و شیوه بیان عواطف، سروده‌های ژاله به شعرهای شاعری چون فریدون مشیری (متولد ۱۳۰۵) بسیار نزدیک است. هرچند، گاه به شباهت‌هایی با ذهن و زبان نادر نادرپور (۱۳۰۸ - ۱۳۷۸) هم می‌رسد. اما تصور غیرادبیانه رها از شعری که در محور خویش به میراث ادبی دل بسته است، او را به مشیری شبیه‌تر می‌کند. به رغم بازتاب‌ها یا استقبال‌هایی که نسبت به شعر شاعران نوگرا (نیمیا، کسرای، نادرپور، فرخزاد و مانند آنها) به میان می‌آید، از نظر زبان، کاستی‌ها و ضعف‌های شعر شاعر نقش جهان دشوارترین مانع در پیوند او با شعر جدید ایران است. به نظر می‌آید که تلقی شاعر از شعر نیمایی، به یک تعبیر مشهور، تنها به کوتاه و بلند کردن سطرها منحصر می‌شود. یعنی اشکال گونه‌گون دگرگونی‌های صورت و شکل و معنا به شعرها راه نمی‌یابد:

گهی حس می‌کنم رنگین‌کمان روی دریا
که هرچه رنگ زیبا هست
در من هست

درحالی که یک رنگم

گهی چون لاله سیراب صحرا
گهی خارم
گهی سنگم

(اگر هزار قلم داشتم، ۸۲)

از این جهت، حاصل کار گوینده در پیوند یافتن با شعر نو غالباً به توفیق نمی‌انجامد. پراکندگی

هدیه‌ای فراموش نشدنی توسط

بزرگان فوتبال تقدیم به دوستداران

پرسپولیس و استقلال

عرضه مستقیم روسری‌های

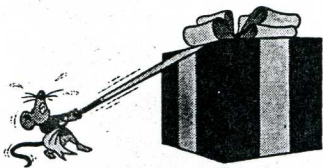
ایتالیایی و ترکیه‌ای

به مناسبت میلاد با سعادت حضرت

علی (ع) سکه بهار آزادی و دهها جوایز

ارزنده دیگر با خرید یک روسری در این

جشن بزرگ شرکت و جایزه بگیرید.



قابل توجه شهرستانها و تهران - با ارسال

مبلغ ۳۰۰۰۰ ریال توسط پست مالی به

آدرس ذیل یک روسری ایتالیایی و

کارت قرعه کشی دریافت کنید.

۰۹۱۱۲۳۰۲۴۴۹ - ۸۷۵۲۴۳۲ - ۸۷۵۲۴۸۹

خیابان دکتر بهشتی (عباس‌آباد)، بعد از

میدان تختی، نبش خیابان آهنچی،

بازار روز خرمشهر (خانواده)

سرودی برای تو
که نامت نیافتن بود و زمزمهات مرگ
دیداری در آینه شکست
و صدا دور شد

نامی برای تو
که جامهات از سراب بود
و بر لبست سرود نیاسودن
جلگه‌ها پاکشان می‌خزند
تا گام‌هایت را دنبال کنند
و رودها در گل فرو می‌روند
تا تنهاییات را تکرار کنند
اینک نسیم و درد
که بر میله‌ها می‌وزند

(غناکان صبح، ۴۳ - ۴۴)

سراجام، دوره وحشت و تنهایی و وهم از
سر گذرانده می‌شود. روشنایی‌های عشق و امید
به کلمه‌ها و ذهنیت شاعر راهی می‌یابند. نگاه
لغزان و سیال به اشیا و پیرامون به تمرکز
می‌پیوندد. هم صورت شعرها را به پیراستگی
می‌رساند، هم شکل سروده‌ها را جهت و
برجستگی می‌بخشد. یعنی انتظار و سبک‌بانی
ذهنی و درونی نسبت به زندگی کلام شاعرانه را از
انعطاف زبانی می‌گذرانند. اگر به دنبال دلیل
باشیم، شاید یک پاسخ این باشد:

بر من

گذشت
مثل خوابی سپید
موهایم را
برد
خاطره‌ها را
دیروزها را
امروز
سپهری از گفت‌وگوی نور و لحظه
به من رسید

(دست در دست زمان، ۲۲)

هر چند، نمی‌توان بدان نام «پاسخ» داد. به هر
روی، شاید پیچیدگی‌های هستی، زندگی، مرگ،
جهان و انسان با بی‌پاسخی، به پاسخی در ذهن او
یگانه شده باشد. اما در همین سطرها و کلمه‌ها
هم دغدغه‌های غریب شاعر به جریان است. شعر
مینا دست‌غیب رازهای وهم‌آگینی است که از
تردیدها و اندوه‌های آغازین تا سکوت‌ها و
غم شادی‌های امروزی، بی‌پاسخ می‌ماند. ■

پوزش از دکتر فرزاد

در شماره گذشته، در صفحه شعر، نام دکتر
عبدالاحسین فرزاد در مقدمه صفحه به اشتباه
دکتر مسعود فرزاد ذکر شده بود. از ایشان، و
همچنین از خوانندگان، پوزش می‌خواهیم.

در شماره ۸۴ زنان، بررسی شعر زنان معاصر، به آثار زاله اصفهانی اختصاص داشت. نامه زیر
را زاله اصفهانی در پاسخ به این مطلب، برای مجله زنان فرستاده است. شاید ناگفته‌های این
شاعر، که سال‌هاست جلای وطن کرده، برای خوانندگان نیز جالب باشد.

درد گرم بر شما و همکاران ارجمندتان، با سپاسگزاری از این‌که آن نشریه در شماره ۶۷ خود
در سال ۱۳۷۹ به سراغ زاله‌های چشم‌به‌رفته، اجازه بدهید تکلیفی را یادآور شوم:
نام من در شناسنامه‌ام «اطلس» است (E.T.E.L) نه «انلس» که در نشریه آمده. این نام را پدر
به من داده در حالی‌که مادرم مرا از ابتدا زاله نامیده است. اطللس همواره برای من ناخوشایند و
بیگانه بوده، به‌ویژه برای شعرم. از آن روست که نخستین غزل ۱۳ سالگی‌ام زاله تخلص
داشت و اولین دفتر سروده‌هایم با همین نام در تهران سال ۱۳۲۳ به چاپ رسید، گل‌های
خودرو.

برای تعویض نام خارجی در اینجا اقدام کردم اما موفق نشدم.
پرسش همیشگی رسانه‌ها و نشریات این است که چرا لقب اصفهانی دارم، در حالی‌که نام
قلمیلم پدرم سلطانی و همسرم بدیع است.

در درجه اول برای این‌که زاده اصفهانم و چون عمری به‌ناگزیر در خارج زندگی کرده‌ام،
خواستم همه‌جا با اصفهان همراه باشم. سال ۱۳۲۵ در نخستین کنگره نویسندگان ایران که
شرکت داشتم، علی‌اصغر حکمت در سخنرانی «نظم فارسی» مرا زاله اصفهانی نامید و بعدها
کتاب شاعران اصفهان آن را تکرار کرد. که چنین باشد.

نکته دیگر این‌که گفته شده در نشریه گویا در بانک ملی تبریز کار کرده‌ام که این‌طور
نیست، من به منظور ازدواج با همسرم به آنجا رفتم و دو ماه بیشتر نماندم.

و اما در رابطه با ارزیابی سروده‌هایم، نظر به وقوف گوناگونی سلیقه‌ها، آرمان‌ها و
جهان‌نگری‌ها باید بگویم «هر کسی از ظن خود شد یار من». آخرین داور دادگزار زمان است.
من از نشریه زنان خیلی خوشم آمد که تحرک و پویایی دلپذیری دارد.

به زنان وطنم افتخار می‌کنم که همچون سیل خروشان از سنگ‌ها و سختی‌ها می‌گذرند
و به سوی رهایی و شکوفایی پیش می‌روند.

هزار درود و ستایش بر زن برصبر سرشکن ایرانی!

زاله اصفهانی
لندن، ۲۴ دی ۷۹

۴۴ برین دست (E.T.E.L)

عذره در حالی که مادرم مرا از ابتدا زاله نامیده است.
سایه و بیگانه شده بودم و به‌ویژه برای شعرم. از آن روست که نخستین غزل ۱۳ سالگی‌ام
زاله تخلص داشت و اولین دفتر سروده‌هایم با همین نام در تهران سال ۱۳۲۳ به چاپ رسید.
برای تعویض نام خارجی در اینجا اقدام کردم اما موفق نشدم.
پرسش همیشگی رسانه‌ها و نشریات این است که چرا لقب اصفهانی دارم، در حالی‌که نام
قلمیلم پدرم سلطانی و همسرم بدیع است.
در درجه اول برای این‌که زاده اصفهانم و چون عمری به‌ناگزیر در خارج زندگی کرده‌ام،
خواستم همه‌جا با اصفهان همراه باشم. سال ۱۳۲۵ در نخستین کنگره نویسندگان ایران که
شرکت داشتم، علی‌اصغر حکمت در سخنرانی «نظم فارسی» مرا زاله اصفهانی نامید و بعدها
کتاب شاعران اصفهان آن را تکرار کرد. که چنین باشد.
نکته دیگر این‌که گفته شده در نشریه گویا در بانک ملی تبریز کار کرده‌ام که این‌طور
نیست، من به منظور ازدواج با همسرم به آنجا رفتم و دو ماه بیشتر نماندم.
و اما در رابطه با ارزیابی سروده‌هایم، نظر به وقوف گوناگونی سلیقه‌ها، آرمان‌ها و
جهان‌نگری‌ها باید بگویم «هر کسی از ظن خود شد یار من». آخرین داور دادگزار زمان است.
من از نشریه زنان خیلی خوشم آمد که تحرک و پویایی دلپذیری دارد.
به زنان وطنم افتخار می‌کنم که همچون سیل خروشان از سنگ‌ها و سختی‌ها می‌گذرند
و به سوی رهایی و شکوفایی پیش می‌روند.
هزار درود و ستایش بر زن برصبر سرشکن ایرانی!

زاله اصفهانی

زنان شماره ۷۴